

ترکان غز و مهاجرت ایشان

به ایران

( بقیه از شماره پیش )

: بقلم

محمد جواد مشکور

( دکتر در تاریخ )

# قرکان غز و مهاجرت آیشان

## به ایران

نوشته : محمد جواد مشکور

(دکتر در تاریخ)

اما آن غزانی که به ری رفته و در آنجا مسکن گزیدند به «غزان عراقی» موسوم گشتند، بوقا، قزل، یغمدر، ناصقلی، اینان در سرراه خود دامغان و سمنان و خوار و اسحاق آباد را غارت کرده به «مشکویه» از نواحی ری در آمدند. تاش فراش با سه هزار سوار و چند زنجیر فیل قصد آیشان کرد، غزان پنج هزار تن بودند به تاش فراش حمله آورده و فیلی را که مر کوب او بود بشکستند و گروه بسیاری از سپاهیان کردو لشکریان خراسان راهلاز ساختند و فیلان و اموال سپاه را به غارت بردند. سپس به ری یورش آورده آن شهر را محاصره کردند، ابو سهل حمدونی بالشکریانش به قلعه طبری پناه گشتند. غزان به شهر در آمده و چندین محله را غارت کردند. پس از آن نبردی بین ابو سهل و غزان روی داد و در آن جنگ خواهرزاده یغمدر و عده‌ای دیگر از ترکان غزا سپر شدند. غزان از شهر ری بیرون رفته به آذربایجان ره سپار شدند و این واقعه در سال ۲۷ هجری روی داد. چون علاء الدوله صاحب اصفهان و ری از رفتن غزان آگاه شد دیگر باره به ری در آمد و نسبت به سلطان مسعود اظهار اطاعت کرد، و برای آنکه ابو سهل حمدونی را مانع کار خود می‌دید علیرغم او ترکان غز را به ری دعوت کرد و به آیشان وعده داد که در اطراف آن شهر اقطاع هائی و اگذار کند. آنگاه هزار و پانصد ترک که پیشوای آنان

قرل نامی بود به ری در آمدند و در آنجا بماندند . علاءالدوله با ایشان همراهانی کرد . دیری نگذشت که ترکان غز دیگر باره سر به شورش برداشتند و به قتل نفوس و نهب اموال مردم پرداختند . علاءالدوله ناچار به ابوسهل حمدونی که رقیب او بود و در آنگاه در طبرستان میزیست نامه نوشت و با او پیمان بست که در طاعت مسعود بماند ابوسهل پس از آن به نیشابور رفت و علاءالدوله در ری بماند.<sup>۱</sup>

غزافی که به آذربایجان رفته بودند به پیشوایی سرداران خود : کوکتاش ، منصور دانا در سال ٤٢٩ هـ مراغه را گرفته مسجد جامع آن شهر را آتش زدند ، سپس از آنجا دیگر باره به ری آمدند آن شهر را محاصره کردند . فنا خسرو بن مجدد الدوله و کامروای دیلمی صاحب ساوه به سبب اختلافی که با علاءالدوله داشتند علیه او به ترکان یاری میکردند . علاءالدوله ناچار از ری به اصفهان گریخت . غزان به شهر ری در آمده به قتل و غارت پرداختند و در آنجا پنج روز مانده انواع فجایع و فسق و فجور را با زنان شهر مرتکب شدند . چون علاءالدوله به اصفهان گریخت عده‌ای از غزان اورا دنبال کردند ولی به وی نرسیدند . ایشان در سرراه خود کرج ابولف را که در محل کره رو آراک قرار داشت و شهر ری معتبر بود غارت کردند و در آنجا اعمالی زشت مرتکب شدند . در سال ٤٣٠ هـ جری غزان با امیران خود کوکتاش ، بوقا و غزلی ، به همدان در آمدند و فنا خسرو بن مجدد الدوله با عده‌ای کثیر از مردم دیلم به ایشان یاری میکردند . ترکان غز به دستیاری دیلمیان همدان را ساخت غارت کرده به کشتار مردم آن پرداختند . سپس به ابوکالیجار بن علاءالدوله نامه نوشتند با وی صلح کردند و زنی را که از ایشان خواستگاری کرده بود برای او فرستادند . ابوکالیجار اطمینان یافته به پیشواز ایشان رفت . هنوز به پیش ایشان نرسیده بود که ناگاه هجوم آورده بنه و چار پایان

اور اغارت کردند. ابوکالیجار بگریخت، پدرش علاءالدوله کاکویه از آن واقعه آگاه شد با سپاهی از اصفهان بیامد و بر غزان ظفر یافت و گروهی را بکشت و عده‌ای از ایشان را اسیر کرد و فیروز و مظفر به اصفهان باز گشت.

چون ابراهیم بنال از جانب طغرل بیک در سال ٤٣٣ به‌ری آمد، ترکان-غز از بیم ری را گذاشت به آذربایجان آمدند و از آنجا با سرداران خود بوقا و ناصغلی به دیار بکر رفتند و آن نواحی را غارت کردند و منصور بن غزلی با اتباع خویش در ولایت جزیره باقی ماندند. بعضی از ایشان به موصل آمدند و رئیس آن شهر را که قرواش نام داشت گریزان ساختند. سپس قرواش لشکری گردآورده با ایشان بجنگید و عده کثیری از آنان را بکشت و سرهای ایشان را به بغداد فرستاد.<sup>۵۲</sup>

**گفتار گردیزی در مهاجرت غزان گردیزی در تاریخ خود (تألیف‌سال ٤٤٤-٥٤)** - در آغاز حال ترکان مینویسد: «در سال ٣٩٦ خبر رسید امیر محمود را که ترکان از آب (جیحون) گذاره شدند. و بخراسان آمدند و پرا کنندند هنوز ترکان قرار نگرفته بودند که خبر آمد که امیر محمود از هندوستان باز آمد.

ترکان متوجه ماندند و بنواحی هر رود و سرخس و نسا و باورده‌می گشتند ارسلان جاذب از پس ایشان همی شد شهر بشهر و آنچه بدهست آمدند همه گرفت و کشت . . . . . سپس در ابتدای حال ترکان سلاح‌جویی مینویسد: اندرين وقت (١٦ هجری) که امیر محمود به مواراء النهر بود فوجی مردم از سalarان و پیشوائان ترکستان پیش او آمدند و بنالیدند از ستم امراء ایشان بر ایشان، گفتند. ما چهار هزار خانه ایم اگر فرمان باشد، خداوند ما را بپذیرد که از آب گذاره شویم، و اندرون را سازیم اورا از ما راحت باشد، و ولایت اورا از ما فراخی باشد، که ما مردمان دشته ایم، و گوسفندان فراوان داریم و اندر لشکر او از ما انبوهی باشد

٥٢ - ایضاً تاریخ ابن اثیر ج ٣٨٢ ص ٣٩١-٣٩٢

(۲۹)

امیر محمود را رغبت افتاد، پس دل ایشان گرم کرد و مشال داد تاز آب (جیحون) گذاره آیند، و ایشان بحکم فرمان او چهارهزارخانه از آب گذاره آمدند. و اندر بیابان سرخس و فراوه و باورد (ابیورد) فرود آمدند و خرگاهها بزدند. چون امیر محمود از آب گذاره آمد، امیر طوس ابوالحرث ارسلان جاذب پیش او آمد گفت. این ترکمانان را اندر ولایت چرا آوردی، این خطاب بود که کردی. اکنون همه را بکش و یا بمن ده که تا انگشت‌های نرایشان ببرم تا تیر نتوانند انداخت. امیر محمود را عجب آمد و گفت: بی رحم مردی و سخت سطبر دلی پس امیر طوس گفت. اگر نکنی بسیار پیشمانی خوری او همچنان بود و تابدین غایت هنوز بصلاح نیامده است (پس از آن ترکان فساد کردند و امیر محمود) اندرسته ۱۹۴ سوی طوس (لشکر) کشید و بفرمود تافوجی انبوه از لشکر با سالاری چند با امیر طوس بر قتند بحرب ترکمانان، چون بنزدیک رباط فراوه رسیدند جنگ پیوستند و برایشان ظفر یافتند، و چهارهزار سوار معروف از ترکمانان بکشتنند و بسیاری را دستگیر کردند، و باقی بهزیمت رفتند سوی بلخان و دهستان (در جرハン نزدیک خوارزم) و فساد ایشان اندر آن ولایت سهل تر گشت.<sup>۵۳</sup>

### غزان در آذر بايجان

غزان چون به آذر بايجان رسیدند و هسودان مملان که غالباً با رومیان و ارمنیان و گرجیان و حکام اطراف در جنگ بود آمدن این کروه دلیرو تازه نفسم را مقتض شمرده ایشانرا در همان اوایل سلطنت خویش در سپاه خود بپذیرفت.

این خرگاهیان یا چادرنشینان ترک در شجاعت و تیراندازی در آن روز گار شهره آفاق بودند چنانکه قطران تبریزی که شاعر دربار و هسودان بود در مدح آن پادشاه به این ترکان و دلیری ایشان اشارت کرده است:

۵۳ - زین الاخبار گردیزی به تصحیح عبدالحق جبیبی طبع بنیاد فرهنگ

۱۹۲-۱۸۹ - ۱۷۸

نه باسپاه تودار در نگ هیچ حصار      نه باستان تو گیرد قرار هیچ سپاه .  
بدین مبارز خرگاهیان سخت کمان      شکفت نیست که بر آسمان زنی خرگاه  
این ترکان غز در آذربایجان آرام نشسته و به بلاد اطراف تاخته به کشتار  
و غارت پرداختند. چامچیان مورخ معروف ارنی در حوادث سال ۱۰۲۱ میلادی

### **ترکان غز مهربه لبه**

در این سال ترکان که همچون تند سیلی به آذربایجان رسیده بودند به  
ارمنستان و به ناحیه واسپورگان هجوم آوردند و دست تطاول بگشادند. شاپور  
سردار واسپورگان باسپاه خود به سلطان بیاری «سنکریم» امیر آرجرونسی  
رفت، چون بدانجا رسیدند از دور گروهی انبوه از ترکانرا دیدند که همگی  
همچون زنان گیسوان فرو هشته و کمانهای ایشان بس سخت و محکم بود و  
ارمنیان که تا آنگاه چنین مردمی را ندیده بودند سخت بترسیدند. ترکان  
که از دور میجنگیدند گروهی از ارمنیان را با تیرهای خود از پای در آوردند.

بقول مورخان ارمی هجوم این ترکان به آذربایجان و ارمنستان چنان  
وحشت در دلها افکنده بود که سنکریم پادشاه سلسه آرجرونسیان ارمنستان  
تختگاه خود واسپورگانرا به واسیل امپراتور روم شرقی واگذار کرده  
خود باخانواده و سپاه ویک سوم از مردم کشورش واسپورگان که به جهار صد  
هزار تن میرسیدند به شهر سیواس در آناتولی پناه برد و در آنجا اقامت گردید.  
گروهی دیگر از ترکان غز پس از نهیب و غارت خراسان و شکست  
سلطان مسعود غزنوی روی بری نهاده و آن شهر را بگشادند در حوالی (۵۴۲۹)

در ری دو دسته شدند.

دسته‌ای از ایشان که بقول ابن اثیر شماره آنان به هزار و پانصد تن میرسید  
در آنجا مانده، دسته‌ای دیگر بسرداری بوقاو کوکتاش و منصور دانا روانه  
آذربایجان شدند و بدیگر هم نزادان خود در سپاه امیر و هسودان پیوستند  
ولی در آن سامان آرام نمی‌نشستند و فتنه‌ها بر پایمیکردند.

ابن اثیر مینویسد که و هسودان دختری از غزان بگرفت تا با این پیوند خویشاوندی آنان را رام خود سازد، ولی ترکان دست از یغماگری و خرابکاری برنداشتند و در همان سال بمراغه تاخته و مردم بسیاری را بکشتنند و مسجد جامع شهر را آتش زدند.

چون کار بیداد گری ترکان در آذربایجان بالا گرفت امیر و هسودان در (۴۳۰ ه) بیاری خواهرزاده خود ابوالهیجاء بن ریب‌الدوله که رئیس کردن هذبانی بود با گروهی از ایشان که سردار ایشان بوقا و منصور و کوتاش بودند جنگیکده آن ترکان را از آن سرزمین بیرون راند و آنان بری و همدان و قزوین رفته‌اند.

دسته‌ای دیگر که در آذربایجان مانده بودند باز سرکشی و بیداد گری آغاز کردند تا این‌که بقول ابن اثیر در سال ۴۳۲ امیر و هسودان بن مملان بزرگان آنان را در تبریز به میهمانی دعوت کرد و سی تن از ایشان را بگرفت و گروهی از آنان را بکشت.

اما این دسته نیز در دیار بکر آرام نشستند به یغماگری و کشتن مردم پرداختند و بموصل دست یافته کشتار فراوان در آنجا کردند، ولی در این میان امیر قرواش عقیلی صاحب موصل که از آن شهر گریخته بود سپاهی گردآورده در سال (۴۳۵ ه) ترکان را شکست داده بسیاری از ایشان را بکشت. اما غزانی که از این مهلکه جان بدر برداشت برای بار چهارم به پناهگاه دیرین خود آذربایجان باز گشتند و همین ترکان بودند که با دیگر هم نزادان خود در آذربایجان مانده بتدریج زبان خود را در آن استان رواج دادند.

در آن هنگام که غزان در بلاد عراق و آذربایجان مشغول قتل و غارت بودند ابوظاهر جلال‌الدوله بن مشرف الدوله فرمانروای عراق نامهای در شکایت ترکان غز به طగرل بیک پادشاه سلجوقی نوشت. طغرل در پاسخ او مرقوم داشت که: از بابت این‌که این ترکمانان که بندگان و خدمتگزاران و رعایای ما هستند و به چنین فجایع ناگواری دست زده‌اند پوزش می‌خواهم

و گفت : چون ما برای تدبیر امر فرزندان محمود بن سبکتکین نهضت کردیم این ترکان از اشتغال ما استفاده کرده به ری ریختند و در آنجا به سر کشی و عصیان پرداختند ها سپاهی از خراسان برای سر کوبی ایشان روان کردند ایم و امیدواریم ایشان را به اطاعت خود در آوریم و کیفر تمد و سر پیچی آنان را دیر یا زود بدهیم.<sup>۵۴</sup>

### ترکان غز در روز گار مسعود غزنوی:

از ناقص در کتاب تاریخ بیهقی می‌توان دریافت که ترکان غز در کنار هم نژادان سلجوقی خود از آشفتگی اوضاع دولت غزنوی استفاده کرده بیاپی به خراسان می‌ریختند و به نهب و غارت اموال مردم می‌پرداختند. اما این ترکان غز که بقول تاریخ بیهقی و تواریخ دیگر «ترکمان» خوانده می‌شدند برخلاف ترکان سلجوقی داعیه سلطنت و فرمانروائی نداشتند بلکه تنها به غارت و چیاول اموال مردم قناعت می‌کردند، حتی بعضی از سران ایشان چون شاه ملک که ذکر او بزودی خواهد آمد با غزنویان علیه ترکان سلجوقی همدست بودند. ماینک بهذ که اخبار ترکمانان غز در روز گار سلطنت مسعود بن ابیه روایت ابوالفضل بیهقی می‌پردازیم:

بیهقی از خطایائی که بر سلطان مسعود گرفته یکی آوردن ترکمانان غز به خراسان است چنانکه گوید:

«دیگر آن سهو بود که ترکمانان را که مسته (یعنی طعمه) خراسان بخورده بودند و سلطان ماضی (یعنی سلطان محمود) ایشان را به شمشیر به بلخان کوه انداخته بوده استمالت کردن و بخواندند تا زیادت لشکر باشد. وایشان بیامدند: قزل و بوقه و کوکتاش و دیگر مقدمان و خدمتی چند سره بکردند و آخر بیازردند و بسرعت خویش که غارت بود بازشدنده . . . . تا سalarی چون تاش فراش و نواحی ری و جبال در سر ایشان شد.»<sup>۵۵</sup>

۵۴ - تاریخ ابن اثیر ج ۹ ص ۳۸۹ و حوادث سالهای ۴۲۰، ۴۲۹، ۴۳۲، ایضاً : کسری - شهریاران کمنام ج ۲ ص ۶۱-۸۳.

۵۵ - تاریخ بیهقی، به تصحیح دکتر عنی و دکتر فیض، تهران ۱۳۲۴ ص ۶۸.

باز می‌نویسد: «امیر مسعود رضی الله عنہ یک روز بارداد پس از نماز با مداد نامه صاحب بریدری رسیده بود که تر کمانان به هیچ حال آرام نمی‌گیرند و تا خبر پسر یغمرا بشنوده‌اند که از بلخان کوه به بیابان درآمد بالشکری، تا کین پدر و کشتگان باز خواهد، از لونی دیگر شده‌اند وازايشان زمان زمان فسادی خواهد رفت. سپه‌سالار تاش و طاهر بدین سبب دل مشغول می‌باشند... هن که ابوالفضل ام ایستاده بودم که نوبت هرا بود واستادم بونصر نیامده بود امیر هرا آواز داد که کس فرست تا بونصر بیاید... در ساعت بونصر بیامد و امیر باوی خالی کرد»<sup>۶</sup> سپس سلطان بفرمود تا نامه به طاهر بنوشتند و بو سهل حمدونی (حمدونی) فرمان قلع و قمع آنان را داد.

در جائی دیگر ابونصر مشکان در دفع تر کمانان غز به سلطان چنین پیشنهاد می‌کند: «رأی درسترن بنده آنست که خداوند به مرو رود که این تر کمانان در حدود آن ولایت پراکنده‌اند و بیشتر نیرو بر جاذب بلخ و تخارستان می‌کنند تا ایشان را برانداخته آید و دیگر تا مدد ایشان از هاوراه النهر گستته شود که منهیان بخارا و سمرقند نبشه‌اند که دیگر مفسدان (یعنی سلجوقیان) تاز جیحون بگذرند و چون رایت عالی به بلخ و جیحون نزدیک باشد در مرو که واسطه خراسان است، این همه خلل‌ها زائل شود. امیر گفت همچنین است، اکنون باری روزی چند به سرخس بباشیم تا نگریم حالها چگونه گردد»<sup>۷</sup>

در جای دیگر می‌نویسد که: ابونصر مشکان نامه صاحب دیوان سوری را برخواند در آن نبشه بود که: «سلجوقيان و يناليان سواري ده هزار از جاذب مرو به نسae آمده‌اند و تر کمانان که آنجا بودند و دیگر فوجی از خوارزمیان، سلجوقیان ایشان را پیش خود برپایی داشتند و محل آن ندیدند».

۵۶- تاریخ بیهقی ص ۳۹۷.

۵۷- تاریخ بیهقی ص ۴۳۸.

در تاریخ بیهقی هرجا مراد غزان باشد کلمه ترکمانان، و هرجا مراد سلجوقیان باشد عبارت ترکمانان سلجوقی یاد شده است.<sup>۸</sup> و نیز می‌نویسد: «در این میان قاصدان صاحب دیوان خراسان، و عراقیان (غزان) که بدانها پیوسته‌اند دست بکار زده‌اند».<sup>۹</sup>

در جای دیگر می‌نویسد: که سلجوقیان نامه به وزیر سلطان مسعود خواجه عبدالصمد نوشته گفتند که: «در خراسان ترکمانان دیگر هستند و راه جیحون و بلخان کوه گشاده است و این ولایت که سلطان بمال سلجوقیان داده است تنگ است و این مردم را که داریم در بر نمی‌گیرد. باید که خواجه بزرگ به میان کار آید و از سلطان بخواهد تا این شهر کهای به اطراف بیابان است چون مرو و سرخس و باورد (ایبورد) را بما دهند، تا ما لشکر خداوند سلطان باشیم و خراسان را از مفسدان پاک کنیم و اگر خدمتی باشد به عراق یا جای دیگر این کار تمام کنیم». منظور از سلجوقیان در این نامه آن بود که سلطان مسعود بعضی از شهرهای خراسان چون مرو و سرخس و ایبورد را به ایشان واگذارد تا آنان در ازای آن خراسان را از ترکان غز پاک کنند و اگر لازم باشد به عراق روند و آنان را نیز از آنجا برانند.<sup>۱۰</sup>

### شاه ملک غز در خدمت غزنیان

شاه ملک یکی از سران نامدار ترکان غز بود و از پیش با سلجوقیان دشمنی داشت از این رو به دستور سلطان مسعود بنه ایشان را غارت می‌کرد.<sup>۱۱</sup> بیهقی می‌نویسد: «و میان این سلجوقیان و شاه ملک تعصب قدیم و کینه صعب و خون بود، و شاه ملک جاسوسان داشته بود و چون شنود که این قوم در حدود خوارزم قرار گرفته‌اند از جند که ولایتش بود در بیابان بر اسب نشسته

۵۸ - ایضاً تاریخ بیهقی ص ۴۷۰، ۴۹۰، ۴۹۳.

۵۹ - تاریخ بیهقی ص ۴۹۷.

۶۰ - ایضاً تاریخ بیهقی ص ۵۰۵

۶۱ - بیهقی ص ۴۰۴

و بالشکری نیرومند به ناگهان سحرگاهی برسر آن تر کمانان رسید و ایشان را غافلگیر کرده در ذی الحجه سال ۴۲۵ سه روز از عید اضحی گذشته ایشان را سخت فرو گرفت و هفت هشت هزار تن از آنان بکشت، و بسیار اسب وزن و پچه ببرد، گریختگان از گذرگاه خوارزم که خواره نام داشت از جیحون بگذشتند و چون زمستان بود از روی یخ عبور کردند در حالیکه اسبان بر هنر داشتند به رباط نمک آمدند. هارون پسر التونتاش خوارزمشاه که می خواست از ترکان سلجوقی بر ضد غزنیان استفاده کند، از شنیدن خبر شکست ایشان بدست شاه ملک غمگین شد. پس التونتاش بقیه السیف لشکر سلجوقی را گردآورد و به آنان قوت قلب داد سپس رسولی سوی شاه ملک فرستاد و گفت: بیامدی و قومی را که بمن پیوسته اند و لشکر من بودند ویران کردي. اکون بايد با من دیدار کنی و تو هرا باشی و من ترا، و آزاری و وحشتی که میان تو و سلجوقیان افتاده است برد اشته آید. شاه ملک پاسخ داد من براین جانب جیحون خواهم بود و تو بر آن جانب جیحون فرود آی تا رسولان به میانه در آیند و آنچه نهادنی است نهاده آید. چون عهد بسته آید من در زور قی به میان جیحون آیم و تو هم همچنین بیایی تا دیدار کنیم، و فوجی قوی از مردم خویش بتو دهم تا بدین شغل که در پیش داری تو را دستیار باشند، و من سوی جند باز گردم. اما شرط آنست که در باب سلجوقیان سخن نگوئی بامن به صلح، که میان هردو گروه خون و شمشیر است. هارون پسر التونتاش بالشکری آراسته قریب سی هزار سواره و پیاده در سه روز با قیمانده از ذی الحجه سال ۴۲۵ بر کنار آب در برابر شاه ملک نزول کرد. شاه ملک چون بسیاری سپاه اورا بدید بترسید و با کسان خود گفت ما را کاری برآمد، صواب آنست که گرگ آشتنی کنیم و باز گردیم، و هنر بزرگ آنست که این جیحون در میان است....

ناگاه بی خبر هارون ، شاه ملک لشکر خود را کنار کشیده راه جند و ولایت خویش بگرفت و بستاب برفت . چون خبر به هارون رسید گفت این مرد دشمنی بزرگ است ... باز گشت و به خوارزم باز آمد و مردم از هرجانب روی بدوانهادند و او و سلجوقیان را به مرد و سلاح یاری دادند . دیری نگذشت که هارون التوتناش به تحریک سلطان مسعود کشته شد و برادر او اسماعیل ملقب به خندان بجای او نشست .

پس از آن سلجوقیان از بیم شاه ملک و لشکر او از آب بگذشتند و از خوارزم به خراسان آمدند و بالهصد سوار در جانب هرو و نسا نشستند ، و هر روز عده ایشان بیشتر می شد . چون کار سلجوقیان بالا گرفت سلطان مسعود برای قلع و قمع آنان مصلحت دید که حکومت خوارزم را به شاه ملک یعنی دشمن دیرینه ایشان دهد . سپس شاه ملک در روز آدینه ششم جمادی الآخر سال ۴۳۲ در صحرای اسیب با خوارزمیانی که از سلجوقیان حمایت می کردند جنگ کرد و آنانرا شکست سختی داد و اسماعیل رئیس ایشان بگریخت و به نزد سلجوقیان رفت . شاه ملک در روز پنجم شنبه پانزدهم شعبان سال ۴۳۲ بر تخت خوارزم نشست و به نام امیر المؤمنین خلیفه عباسی و سلطان مسعود خطبه کرد ، غافل از آنکه چند روز پیش از آن تاریخ سلطان را به قلعه « گیری » (کسری ؟) کشته بودند .

چندی نگذشت که سلجوقیان بر مملکت غزنویان مسلط گشتند و شاه ملک نیز سرانجام به دست ایشان افتاد و بازن و فرزند همگی از میان رفتند .<sup>۶۲</sup> در اینجا کتاب تاریخ بیهقی هم به پایان سرانجام شاه ملک نیز تمام می شود . دناله داستان غزان در روز گار سلجوقیان دراز است . مهمترین این وقایع فتنه غز در ۵۴۸ هجری در روز گار سلطان سنجیر است . غزان در آن

۶۲ - کتاب تاریخ بیهقی ص ۴۰، ۶۸۹، ۶۸۶، ۶۸۲، ۶۹۰؛ ۶۹۱

سال سلطان را در نزدیک بلخ شکست داده او و همسرش را اسیر کردند. ناصرالدین ابوشجاع طوطی و دیگر امیران غزسلطان و زوجه‌اش را تا ۵۵۱ تحت نظرداشتند. سلطان پس از مرگ زنش در اسارت، فرصتی یافته بگریخت و به مرآمه دیگر باره بر تخت نشست و پس از یکسال از غصه این شکست و مرگ همسرش در قوچان بیمار شده در گذشت (۵۵۲).<sup>۶</sup>